

# بررسی اصلی‌ترین چالش‌های میان دامت و مک داوول در باب نظریه معنا و توصیف مناسب رفتار زبانی<sup>۱</sup>

علی حسین‌خانی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۸۸/۰۳/۰۳

کارشناس ارشد فلسفه و منطق دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ تأیید: ۸۸/۰۷/۲۹

## چکیده

مک داوول<sup>۳</sup> معتقد است که گویندگان با اظهار التفاتی جملات زبان خود، به بیان اندیشه می‌پردازند. به عبارتی، رفتار زبانی گویندگان را باید انجام افعالی گفتاری در نظر گرفت که دارای محتوای مشخص (اندیشه‌ها) و نوع مشخص (همچون بیان اندیشه، درخواست، پرسش و غیره) هستند. مک داوول با طرفداری از مفهوم اعتدال معتقد است که نظریه پرداز معنا، باید شخصی در نظر گرفته شود که دارای فهمی پیشینی از یک زبان، همچون فرازبان است. اما به نظر دامت<sup>۴</sup>، نظریه معنا نباید فهم بخشی از زبان را پیش فرض بگیرد. در نگاه او، این نظریه باید تمام مفاهیم اولیه زبان را تبیین کند و توضیح دهد که دارا بودن این مفاهیم به وسیله گویندگان به چه معنا است. مک داوول نیز با نقد این رهیافت تأکید می‌کند که دامت به دام رفتارگرایی محض خواهد افتاد و مجبور خواهد بود معنا را در عباراتی تحویلی و رفتاری تبیین کند، که چنین کاری، مخالف با این شهود بنیادین ما است که معنا عقلانی و هنجارین است. به این ترتیب، مک داوول، اساساً آرائه نظریه‌ای غیرمعتدل را ناممکن می‌داند. در این نوشته، علاوه بر طرح دیدگاه‌های دامت و مک داوول در باب کارکرد یک نظریه معنا، استدلال مک داوول را علیه نظریه غیرمعتدل معنا، بررسی و ارزیابی خواهیم کرد.

واژگان کلیدی: نظریه معتدل معنا، نظریه نیرو، مفهوم محتوا، مک داوول، دامت

## مقدمه

جان مک داوول، فیلسوف معاصر آمریکایی، از معدود فلاسفه‌ای است که دارای یک چارچوب فلسفی منسجم و نظام‌مند است و نیز توانسته است آراء برخی از فلاسفه قاره‌ای، همچون کانت و هگل را با رهیافت‌هایی در فلسفه تحلیلی ترکیب کند. نوشته‌های او سال‌ها است که بر حوزه‌های گوناگون فلسفی تأثیرگذار بوده است، خصوصاً در فلسفه زبان، فلسفه ذهن، فلسفه یونان، متافیزیک، معرفت‌شناسی و اخلاق. نتیجه کارهای او در فلسفه زبان و فلسفه فرگه، که با همراهی گرث ایونس<sup>۵</sup> پی گرفته می‌شد، رهیافتی را پایه‌گذاری کرد که منجر به خوانشی جدید از آراء فرگه شد و به رهیافت نو - فرگه‌ای

۱. این مقاله، مشتمل بر بخشی از رساله کارشناسی ارشد اینجانب، با عنوان «دیدگاه جان مک داوول در باب نظریه ارجاع و محتوای خبری» است و به همین دلیل، لازم است از جناب آقای دکتر حسین شیخ رضایی، استاد راهنمای رساله، تشکر و قدردانی کنم.

2. Email: alihk\_int@yahoo.com

3. John McDowell

4. Michael Dummett

5. Gareth Evans

معروف شده است. در این مقاله، تلاش می‌شود بخشی از آراء وی در این حوزه بررسی شود و توانایی مک داوول در ایستادگی مقابل انتقادات شدید مایکل دامت، سرسخت‌ترین منتقد وی، ارزیابی شود. مک داوول، اخیراً بیشتر توجه خود را به «فرا - اخلاق»<sup>۱</sup> و «فلسفه عمل»<sup>۲</sup> معطوف کرده است. وی، هم اکنون استاد «دانشگاه پیتسبورگ»<sup>۳</sup> آمریکا است.

#### ۱- دیدگاه جان مک داوول در باب نظریه محتوای خبری<sup>۴</sup>

مک داوول، در بحث از نظریه معنا، علاوه بر پیروی از دیویدسون، بسیار متأثر از فرگه است و یک نو - فرگه‌ای به شمار می‌آید. وی، مدافع نظریه‌های شرط صدقی در باب معنا است، رهیافتی که دامت با آن مشکلات فراوانی دارد.<sup>۵</sup> هم مک داوول و هم دامت، همانند دیویدسون، به دنبال ارائه نظریه‌ای هستند که طریقه فهم زبان را به وسیله گوینده توضیح دهد.

مک داوول این ایده کلی را از دیویدسون اخذ می‌کند که جزء مرکزی در نظریه معنا، نظریه صدق است. اما در این رهیافت، مفهوم صدق نقشی تبیینی در بررسی مفهوم معنا بازی نمی‌کند و اصولاً هدف، تبیین این مفاهیم نیست، بلکه تلاش در جهت کاستن مشکلاتی است که پیرامون مفهوم معنا وجود دارد؛ چنین کاری، از طریق بررسی نسبتی که این مفهوم با مفاهیم دیگر برقرار می‌کند، انجام می‌شود (McDowell, 1976: 7). اما در کار مک داوول، این ایده دیویدسون، با آموزه‌هایی از فرگه ترکیب می‌شود، که از جمله مهم‌ترین آن‌ها بحث فرگه پیرامون مفهوم «محتوای خبری»<sup>۶</sup> است، به خصوص این آموزه او که محتوای خبری یک جزء جمله مشارکت آن جزء در تعیین محتوای خبری جملاتی است که جزء مذکور در آن‌ها قرار دارد. حال رهیافت مک داوول، به طور کلی، این خواهد بود که طرح دیویدسون را برای بررسی سرشت یک نظریه محتوای خبری (فرگه‌ای) برای یک زبان به کار بگیرد (McDowell, 1977: 171). به علاوه، وی از مفهوم نیرو<sup>۷</sup> نیز غافل نیست و مباحثی را درباره این نظریه و سهم آن در نظریه معنا بیان می‌کند. اما اصولاً نگاه او، برخلاف دامت، نگاهی معتدل است.

1. Meta-ethics
2. philosophy of action
3. University of Pittsburgh
4. theory of sense

۵. مثلاً، یکی از پروژه‌های اصلی دامت در مقاله «نظریه معنا چیست؟ (I)» به چالش کشاندن همین رهیافت است (Dummett, 1975a).

۶. «محتوای خبری» معادلی است که برای واژه «sense» فرگه‌ای انتخاب شده است. این معادل، برگرفته از مقاله‌ای است از دکتر یوسف ص. علی آبادی به نام «زبان حقیقت و حقیقت زبان»، در/ارغنون، شماره ۸/۷، پاییز و زمستان ۱۳۷۴، صص ۳۸-۱.

7. force

### ۱-۱- دیدگاه مک داوول درباره نظریه تام و نظریه محتوای خبری

پرسش اصلی مک داوول این است که چگونه می‌توان نظریه‌ای ارائه داد که معرفت به آن، برای فهم یک زبان کافی باشد؟ (Ibid). او به دنبال ارائه نظریه‌ای کامل و تام<sup>۱</sup> در باب زبان است و مدافع نظریه‌های معتدل<sup>۲</sup>. در این گونه نظریه‌ها، هدف، ارائه تعبیری از زبان است. به عبارتی، نظریه صدق، معبر را قادر می‌سازد که گوینده را بفهمد و اظهارات وی را درک کند، اما این تعبیر تنها برای شخصی قابل درک است که از قبل تسلطی بر یک زبان داشته باشد. این تعبیر به وسیله همان قضایایی ارائه می‌شود که از اصول موضوع نظریه صدق استنتاج می‌شوند. اما تفسیر مک داوول از این قضایا متفاوت از دیویدسون است. معبر یا نظریه پرداز، با استفاده از اصول موضوع نظریه دیویدسونی همچون:

اصل موضوع ۱: «برف» دلالت دارد بر برف؛

اصل موضوع ۲: یک شیء محمول «... سفید است» را اشباع می‌سازد اگر و تنها اگر آن شیء سفید باشد؛

می‌تواند جمله T- یا قضیه‌ای به شکل ذیل را نتیجه بگیرد:

قضیه (T): «برف سفید است» صادق است اگر و تنها اگر برف سفید است.

در نظریه دیویدسونی، معبر، با روند کل‌گرایانه تعبیر رادیکال، به تعبیر بخش بزرگی از زبان گوینده می‌پردازد. نظریه‌ای که بیشترین تعداد از احکام جمله‌ای<sup>۳</sup> گوینده را تأیید کند، با توجه به «اصل حسن ظن»<sup>۴</sup>، نظریه صادق یا صحیح صدق در نظر گرفته می‌شود. حال با فرض اینکه نظریه ما نظریه صحیحی است، می‌توان ادعای مقابل را مطرح کرد: گوینده، به وسیله اظهار جمله برف سفید است، این اندیشه را بیان می‌کند که برف سفید است (Riyadh, 2004: 3). به بیان دیگر، نظریه صدق دیویدسونی، معبر رادیکال را قادر می‌سازد که به نحوی موجه، از احکام جمله‌ای گوینده، (اینکه گوینده چه جملاتی را صادق می‌انگارد)، به احکام گزاره‌ای<sup>۱</sup> او (اینکه چه باورها یا اندیشه‌هایی دارد)، حرکت کند. به نظر مک داوول، اظهار یک جمله، نوعی

1. total

2. modest theories of meaning

3. sentential judgments

۴. «The Principle of Charity». این اصل، الگوهایی عقلانی را برای رفتار گویندگان تعیین می‌کند و بر لحاظ کردن گرایش‌های گزاره‌ای، در توصیف رفتار گویندگان، تأکید می‌ورزد. معبر باید توجه داشته باشد که اغلب باورهای گویندگان در باب محیط اطرافشان صادق و منسجم است. در روایتی دیگر، بنا بر اصل حسن ظن، باید معقول‌ترین درک ممکن را از یک گوینده در نظر گرفت، اینکه یک جزء بنیادین از گرایش‌های گزاره‌ای گویندگان این است که آن‌ها عمدتاً عقلانی‌اند، یا اینکه خطایی بزرگ در باورهای گویندگان درباره جهان خارج غیرممکن است.

1. propositional judgments

فعل گفتاری<sup>۲</sup> و عملی زبانی محسوب می‌شود. بیان یک اندیشه، در بندهای که - دار<sup>۳</sup> صورت می‌گیرد، که مک داول آن را محتوایی<sup>۴</sup> می‌داند که فعل گفتاری گوینده یا اظهار التفاتی<sup>۵</sup> آن جمله دارا است.

قضایای (T)، با توجه به اینکه جملات از چه اجزائی تشکیل شده‌اند، از طریق اصول موضوع به دست آمدند. اما این کار تضمین نمی‌کند که تصریح شروط صدق در این قضایا، ضرورتاً معنای جملات را ارائه دهد. به نظر مک داول، آنچه که ما از یک نظریه صدق می‌خواهیم این است که به وسیله آن بتوانیم گویندگان یک زبان را درک کنیم؛ در این راستا، او شرطی را برای آزمودن این نظریه ارائه می‌دهد: اگر گوینده جمله‌ای را در یک فعل گفتاری منفرد (مثل تصدیق<sup>۶</sup> یک جمله) اظهار کند، عمل او باید به صورت مقابل قابل درک باشد: گفتن اینکه<sup>۷</sup> ...، یا بیان این اندیشه که ...؛ و این جاهای خالی با تصریحات شروط صدقی پر می‌شوند که نظریه ارائه می‌دهد. یعنی همان جملات سمت چپ در قضایای (T) (McDowell, 2007: 351-352).

باید توجه داشت که مک داول، به نوعی میان اظهار صرف یک جمله و اظهار التفاتی آن تمایز قائل می‌شود؛ البته به سختی می‌توان تصریحات روشنی را در باب این نکته در نوشته‌های وی پیدا کرد، اما در خلال مباحثی که پیرامون افعال گفتاری بیان می‌کند چنین ایده‌ای به چشم می‌خورد. اظهار، یک فعل گفتاری است، و وقتی که بر وجه التفاتی آن و تسلط<sup>۸</sup> گوینده بر زبان خود تأکید شود، یک «گفته»<sup>۱</sup> محسوب می‌شود. به نظر مک داول، در مورد هر جمله‌ای، اظهار آن جمله، که با تسلطی بر زبان انجام می‌پذیرد، به عنوان یک گفته قابل درک است (McDowell, 1977: 172). گفته یا گفتن، ناظر بر بیان اندیشه، به وسیله بکارگیری التفاتی جملات است.

۲. «speech act». بحث‌های متعددی در باب افعال گفتاری وجود دارد که خارج از بحث کنونی ما است. ممکن است که گوینده با اظهار جمله‌ای همچون «هوا گرم است»، قصدهای دیگری را نیز در نظر داشته باشد، مثلاً اینکه «پنجره را باز کن» و غیره. مفهوم «نیرو» ناظر به همین مشخصه است، یعنی، وجوه گوناگون اظهار یک جمله. به نظر مک داول، پرداختن به نظریه نیرو، همان پرداختن به طبقه‌های متفاوتی از افعال گفتاری است که شخص می‌تواند در صحبت کردن به زبان مذکور انجام دهد؛ یا شیوه‌های مختلفی که اندیشه‌ها می‌توانند در زبان مذکور طرح و ارائه شوند. مدافعان نظریه‌های معتدل، به تصریح محتوای افعال گفتاری، یا اندیشه‌های بیان شده به وسیله آن‌ها، علاقمندند.

۳. مراد از بندهای که - دار، همان بندها یا عبارات موصولی هستند که بعد از «که» آورده می‌شوند. در بحث از گرایش‌های گزاره‌ای و خصوصاً معرفت گزاره‌ای، این موضوع اهمیت چشمگیری دارد. مثلاً، معرفت گزاره‌ای پیمان به اینکه هوا سرد است به این صورت بیان می‌شود: پیمان می‌داند که «هوا سرد است». چنانکه می‌بینیم، علی به یک گزاره معرفت دارد که آن گزاره پس از «که» می‌آید.

4. content
5. intentional utterance
6. assertion
7. Saying that
8. mastery
1. saying

## ۲-۱- نظریه تام و توصیفات آن و تصریح محتوا در قالب نظریه محتوای خبری

نظریه تام، کار اسناد افعال گفتاری را به گویندگان برعهده دارد، یا به عبارتی، انجام چنین اسنادی را تضمین می‌کند (Ibid. 171). توصیفات آن که این نظریه ارائه می‌دهد، رفتار (زبانی) گوینده را به عنوان انجام یا اجرای<sup>۲</sup> یک سری افعال گفتاری گزارش می‌دهد، افعالی که دارای محتوایی مشخص (یعنی اندیشه‌ای که جمله اظهار شده بیان می‌کند و در نظریه محتوای خبری بررسی می‌شود) و نیز نوع مشخصی هستند (که همان وجه گوناگون اظهار یک جمله است که در نظریه نیرو بررسی می‌شوند). در نظر مک داوول، کفایت نظریه تام به این وابسته است که توصیفات مذکور پذیرفتنی<sup>۳</sup> باشند و این قابل پذیرش بودن، وابسته به دیدن آن‌ها در پرتو بحث گرایش‌های گزاره‌ای و الگوهای عقلانی<sup>۴</sup> است. افعال گفتاری، اعمال بالقوه‌ای هستند که به طور کلی، گفتار<sup>۵</sup> را در زبان می‌سازند. این گفتار به خودی خود، صرفاً توده‌ای سر و صدا و اصوات گوناگون است. اما برای اینکه نظریه تام، با کفایت باشد، باید انجام این اعمال بالقوه را به وسیله گوینده، تحت توصیفات آن که ارائه می‌دهد، قابل درک سازد، یعنی آن‌ها را افعالی گفتاری در نظر بگیرد که به ظهور رساننده عقلانیت عامل هستند. آن سر و صداها، وقتی که این گونه توصیف شوند، اظهارات جملاتی هستند که به صورت التفاتی انجام پذیرفته است. حال، نظریه محتوای خبری، جزئی از نظریه تام است که کار آن تثبیت<sup>۶</sup> محتوای افعال گفتاری است (Ibid).

در واقع، نکته مک داوول این است که نباید رفتارگرایی محض بود و اعمال زبانی گوینده را صرفاً بر اساس عبارات رفتاری توصیف کرد. این نکته در نقدهای مک داوول بر رهیافت دامت آشکار می‌شود (McDowell, 1987: 94, 104). اصولاً به نظر وی، تنها توصیف قابل پذیرش در مورد رفتار گوینده و تنها گزارش قابل قبول از اعمال زبانی، گزارشی است که وجه التفاتی رفتار زبانی و گرایش‌های گزاره‌ای گوینده را به میان می‌کشد (McDowell, 1997: 113). مسلماً این موضع، برخاسته از بحث عقلانیت در رهیافت دیویدسونی است. به نظر مک داوول، در غیر این صورت، مجبور خواهیم بود معنا را به صورت تحویلی و غیرالتفاتی<sup>۷</sup> توصیف کنیم که افتادن به دام رفتارگرایی است.

مهم‌ترین کار نظریه محتوای خبری، تصریح محتوای اظهارات التفاتی گویندگان است، یعنی، اندیشه‌ای که به وسیله بکارگیری این جملات بیان می‌شود، که همان شرط صدق آن‌ها است. به همین دلیل، یک نظریه ارجاع که در نهایت شروط صدق را ارائه می‌دهد، تمام و تنها چیزی است که مک داوول به آن نیاز دارد (Riyadh, 2004: 10). پس نظریه تام، دارای بخشی است که محتوای افعال

---

2. performance  
3. acceptable  
4. rational patterns  
5. speech  
6. fix  
7. reductive and non-intentional

گفتاری گویندگان را تصریح می‌کند. یعنی یک نظریه محتوای خبری (که به لحاظ شکل، مشابه با نظریه شرط صدقی دیویدسون است). از همین نکته می‌توان فهمید که چرا به اعتقاد مک داول، علاقه ما به مفهوم محتوای خبری، با علاقه ما به فهم رفتار گویندگان و اصولاً با فهم عمیق مردمان گره خورده است (McDowell, 1977: 172). اما تصریح محتوای یک اظهار به چه نحوی انجام می‌پذیرد؟

برای چنین تصریحی به یک جمله نیاز است. این جمله، در جملات-T یا قضایایی که نظریه محتوای خبری به دست می‌دهد، وجود دارد. تصریح محتوا، در سمت چپ قضا یا ارائه می‌شود، یعنی جمله‌ای که در فرازبان برای ارائه تعبیر یا شرط صدق جمله زبان موضوعی به کار گرفته می‌شود. این جملات محتوای جمله زبان موضوعی اظهار شده را روشن می‌سازند، همانطور که در قضیه مقابل چنین است:

«Snow is white» صادق است ا ت ا برف سفید است.

در این قضیه، جمله سمت چپ جمله‌ای است که محتوای فعل گفتاری، اظهار التفاتی یا گفته‌ای را که به وسیله جمله مورد اشاره در زبان موضوعی انجام شده، تصریح می‌کند (این اندیشه را که برف سفید است).

نکته جالب این است که به نظر می‌رسد از این طریق، واقع‌گرایی فرگه در مورد اندیشه‌ها نیز برآورده می‌شود. فرگه معتقد بود که اندیشه‌ها، عینی‌اند<sup>۱</sup>، یعنی می‌توانند به وسیله گویندگان مختلف به اشتراک گذاشته و در میان آن‌ها منتقل شوند. اکنون، اندیشه‌ای که به وسیله اظهار جمله زبان موضوعی، توسط گوینده به اشتراک گذاشته می‌شود، به وسیله معبر، و با بکارگیری جمله‌ای از فرازبان، منتقل می‌شود. در عین حال، بار تبیینی نیز بر دوش مفهوم صدق گذاشته نمی‌شود (McDowell, 2007: 353). به نظر مک داول تنها وقتی می‌توان مفهوم صدق را روشن ساخت که بتوان درباره اینکه گوینده، با به کار بردن یک جمله چه چیزی را بیان می‌کند صحبت کرد، اینکه چه اندیشه‌ای قابل بیان است (Ibid. 352-353).

### ۳-۱- بررسی مفاهیم محتوای خبری و ارجاع در نظریه محتوای خبری

نظریه معتدل، نظریه‌ای است که فهمی از فرازبان و یا درک برخی مفاهیم اولیه در یک زبان را برای معبر یا نظریه پرداز پیش فرض می‌گیرد. همین پیش فرض است که معبر را قادر می‌سازد که به نظریه پردازی در باب فهم یک زبان و معانی عبارات موجود در آن زبان بپردازد. به نظر مک داول، اصول موضوع معتدل، می‌توانند به این شکل باشند:

۱. (Frege, 1892). به خصوص ص ۶۱. فرگه در مقاله «اندیشه» (Frege, 1956) نیز مباحثی را در این باره مطرح می‌کند. برای بحث، بنگرید به: (Dummett, 1973, pp. 153-157, 166-167)

اصل موضوع معتدل: «برف» جانشینی است برای، یا دلالت دارد بر، برف. برای بررسی مفهوم محتوای خبری در نظریه معتدل، می‌توان از آموزه‌های فرگه کمک گرفت. در نظر فرگه، محتوای خبری یک جزء جمله، مشارکت آن جزء در تعیین محتوای خبری جملاتی است که جزء مذکور در آن‌ها وجود دارد.<sup>۱</sup> اصل موضوع فوق، ارجاع نام «برف» را معین می‌سازد. اما این اصل موضوع در ارائه قضایای (T) یا استنتاج شروط صدق جملاتی که نام مذکور در آن‌ها وجود دارد نیز به کار می‌رود، یعنی در تعیین محتوای خبری آن جملات. بر اساس آموزه دیگر فرگه، محتوای خبری یک جمله، شرط صدق آن است<sup>۲</sup>، یعنی قضیه‌ای که از اصول موضوعی به شکل فوق استنتاج می‌شود. بنابراین، اصل موضوع فوق، در تعیین محتوای خبری جملاتی که نام مذکور در آن‌ها وجود دارد مشارکت می‌کند. پس، این اصل موضوع (در مورد نام برف) علاوه بر اینکه ارجاع این نام را تعیین می‌کند، محتوای خبری آن را نیز مشخص می‌کند.

#### ۴-۱- معرفت به نظریه محتوای خبری

معرفت به نظریه محتوای خبری به چه معنا است؟ به نظر مک داوول، معرفت به چیزی (یا در واژگان وی، معرفت به صدق یا محتوایی) که اصول موضوع نظریه محتوای خبری بیان می‌کنند، باید برای فهم تمامی اظهاراتی که نام مذکور در آن‌ها وجود دارد کافی باشد، البته با لحاظ معرفت کافی به مابقی نظریه یا اصول موضوعی که خودشان مستقیماً نام مذکور را به کار نگرفته باشند (McDowell, 1977: 174). مثلاً در مورد اصل موضوع حاکم بر نام «برف»، معرفت به چیزی که این اصل موضوع بیان می‌کند (معرفت به دلالت‌گری «برف» بر برف)، در متن معرفت به اصول موضوع دیگری که مثلاً بر محمول «... سفید است» و غیره حاکم‌اند (یعنی در روندی کل‌گرایانه)، باید برای فهم تمام اظهارات مختلف جملاتی که نام «برف» در آن‌ها وجود دارد، کافی باشد. این آموزه اصلی مک داوول در مورد رابطه معرفت به معنا و فهم اظهارات است.

اما باید به وجه اعتدالی نظریه مک داوول نیز توجه داشت. گوینده فهمی از فرازبان را دارا است. به عبارتی، اصول موضوع نظریه صدق تنها برای کسی قابل درک است که از قبل فهمی از این نام را داشته باشد (Thornton, 2004: 101). مرجع یک نام، در نگاه فرگه، حامل<sup>۱</sup> آن است، یعنی یک شیء (Frege, 1892: 57, 61). پس معرفت به، یا دانستن ارجاع یک نام، دانستن شیء مورد بحث است. برای این معرفت، صرفاً آشنایی با شیء مذکور کافی است، چرا که گوینده، در نظریه‌های

۱. (Frege, 1892)، خصوصاً صفحات ۶۵-۶۲. برای بحث، بنگرید: به دامت، فصل ۶، به ویژه صفحات ۱۵۷-۱۵۱، (Dummett, 1973, pp. 151-157) و همچنین (Miller, 2007, pp. 28-36)

۲. این دو آموزه را می‌توان از بحث‌های مختلف فرگه پیرامون محتوای خبری، ارجاع و اندیشه به خوبی دریافت، مثلاً، (Frege, 1892, pp. 62-64)، (Miller, 2007, pp. 28-34)

معتدل، فهمی پیشینی را از این شیء، به واسطه تسلط خود بر فرازبان دارا است. وی از طریق ارجاع نام‌هایی در زبان خود، با چنین اشیائی آشنا است، و در مورد زبان موضوعی که با آن آشنایی ندارد، کافی است که ارجاع را بیابد. در اینجا، دیگر مشکلی در مورد چستی و چگونگی چنین شیء یا حاملی وجود ندارد. این نکته، جان کلام مک داول در مورد نظریه‌های اعتدالی است. چنین معرفتی به شیء (یا آشنایی با حامل یک نام) نمی‌تواند در اصول موضوع بیان شود، انعکاس یابد، یا به وسیله آن‌ها عرضه شود. چیزی که با اصول موضوع می‌تواند بررسی شود، معرفت به صدق‌ها است نه معرفت به اشیاء. اصول موضوع نظریه، که صرفاً ارجاع عبارات را معین می‌کنند، ممکن است به همان خوبی، محتوای خبری آن‌ها را نیز تعیین کنند.

بنابراین، معرفت به چیزی یا محتوایی که این اصول موضوع بیان می‌کند، اصولاً باید، همانطور که دیویدسون نیز می‌گفت، برای فهم اظهارات شامل آن نام کافی باشد. معرفت مذکور، برای فهم زبان و فهم تمام افعال گفتاری گوینده، یعنی تمام اظهارات التفاتی وی، بسنده است. ما از معرفت به اصول موضوع، از مسیر قضایی که شرط صدق را ارائه می‌دهند و از این اصول موضوع استنتاج می‌شوند، به معرفت به محتوای خبری یک جمله، یا اندیشه‌ای که با بکارگیری جمله و با اظهار التفاتی آن بیان می‌شود می‌رسیم. به این ترتیب، با معرفت به اصول موضوع نظریه، به معرفت به تمام اظهاراتی خواهیم رسید که با به کار بردن جملاتی انجام می‌شود که در بردارنده کلماتی هستند که اصول موضوع مذکور، ارجاع و محتوای خبری آن‌ها را تصریح کرده‌اند. از همین جا می‌توان دید که یک نظریه ارجاع، برای کار مک داول کفایت دارد.

از سوی دیگر، مفاهیمی همچون «بیان اندیشه»، «درخواست»، «پرسش» و غیره، در نظریه نیرو بررسی می‌شوند. در نگاه مک داول، نظریه محتوای خبری با نظریه نیرو کنش متقابل دارد. این دو نظریه، به هم وابسته و همبسته‌اند، و (برخلاف رأی دامت) نظریه‌هایی جدا شده نیستند که به صورت طبقه‌ای بر دوش یکدیگر ساخته شوند. بنابراین، نظریه محتوای خبری، که محتوای افعال گفتاری را تصریح می‌کند، وقتی که با نظریه نیرو، که کار بررسی انواع افعال گفتاری و وجوه گوناگون بیان اندیشه‌ها را برعهده دارد، ترکیب شود، نظریه پرداز را قادر می‌سازد تا به تفسیر مناسب و عقلانی رفتار زبانی گویندگان پردازد و آن‌ها را در پرتو مفاهیم التفاتی و گرایش‌های گزاره‌ای قابل درک سازد.<sup>۱</sup>

اکنون برای فهم بهتر نظر مک داول، به بررسی چالش‌های میان او و دامت می‌پردازیم. برای این منظور، ابتدا شرحی مختصر از انتظارات دامت از نظریه معنا ارائه می‌دهیم.

---

۱. البته در کارهای مک داول (و نیز دامت) شکل یک نظریه نیرو مبهم باقی می‌ماند.



## ۲- خواسته‌های دامت از نظریه معنا (نظریه سه بخشی یا نیرومند معنا)<sup>۲</sup>

دامت به نقد رهیافت‌هایی می‌پردازد که مفهوم صدق را مفهوم مرکزی خود می‌دانند. همچون رهیافت دیویدسونی و دفاع مک داوول از آن. وی معتقد است که ما هیچ برهان قاطعی برای لزوم اتخاذ مفهوم صدق به عنوان مفهوم پایه در نظریه معنا نداریم (Dummett, 1976: 35). به علاوه، دامت، در راستای ردّ واقع‌گرایی، به انتقاد از چگونگی معرفت به شروط صدق در این نظریه‌ها می‌پردازد. آنچه که بر آن متمرکز می‌شویم، نظر دامت در مورد وظایفی است که یک نظریه معنای مناسب باید به انجام برساند.

### ۲-۱- نظریه معنا به مثابه نظریه فهم

در نگاه دامت، مهم‌ترین پرسش درباره نظریه‌های معنا این است که چنین نظریه‌ای، باید چه مواردی را درباره مفهوم معنا روشن سازد. به نظر وی، نظریه معنا باید، با جزئیات، معنای تمام کلمات و فرآیند ساخت جملات در زبان مورد بررسی را روشن سازد، و به این وسیله، باید معنای هر عبارت و جمله‌ای از زبان مذکور روشن شود (Dummett, 1975a: 1). به نظر دامت، برای به دست آوردن معنای یک عبارت، باید نقش آن را در زبان فهمید. بنابراین، یک نظریه کامل معنا، نظریه کاملی است که توصیف می‌کند زبان، چگونه به عنوان یک زبان، عمل می‌کند؛ و توصیف نحوه کار زبان، توصیفی است از تمام آن چیزی که شخص، وقتی که زبان را می‌آموزد، باید یاد بگیرد. بنابراین، کار نظریه معنا، ارائه تبیینی است از اینکه چطور گویندگان آن زبان، از طریق آن زبان، با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند.

به نظر دامت، دانستن یک زبان، توانایی بکارگیری آن زبان است. یک بار که بتوان گزارش روشنی از چیستی و چگونگی معرفت به زبان ارائه داد، گزارشی از طرز کار آن زبان نیز خواهیم داشت. به همین دلیل، نظریه معنا، آن گونه که دامت در نظر دارد، به نوعی یک نظریه فهم و یک نظریه معرفت نیز محسوب می‌شود. اما ظرفیت<sup>۱</sup> بکارگیری زبان، توانایی بسیار پیچیده‌ای است؛ پس گزارش ما، علاوه بر اینکه باید نحوه کار زبان را بیان کند، باید چیستی این کار را با توجه به چگونگی تسلط گوینده بر آن، توضیح دهد (Dummett, 1973: 92). به نظر دامت، برای ارائه چنین گزارشی، نظریه معنا باید دربردارنده تبیینی از تمام مفاهیم قابل بیان<sup>۲</sup> در آن زبان باشد (Dummett, 1975a: 4)؛ بنابراین، باید تبیین کند که اصولاً دارا بودن این مفاهیم به وسیله گوینده، به چه معنا است.

---

2. full-blooded theory of meaning

1. capacity  
2. expressible

## ۲-۲- نظریه‌های معتدل و غیرمعتدل (نیرومند) معنا

مفاهیم اعتدال<sup>۳</sup> و نیرومندی<sup>۴</sup>، بیانگر خواسته‌های متفاوت دامت و دیویدسون (و مک داوول به دفاع از دیویدسون) از نظریه‌های معنا است. مسئله اصلی پیرامون این موضوع است که آیا نظریه معنا، باید درکی از مفاهیم اولیه در یک زبان را برای گوینده، پیش‌فرض بگیرد یا نه، و آیا باید گزارشی درباره چستی فهم گوینده از این مفاهیم ارائه دهد یا صرفاً به پیش‌فرض گرفتن اینکه گوینده، درکی پیشینی از این مفاهیم دارد بسنده کند. همین مسئله به موضوع چالش برانگیز ارائه گزارشی از مفهوم محتوای خبری منتهی می‌شود. در نظر دامت، نظریه معنا نباید صرفاً به تصریح ارجاع عبارات گوناگون و شروط صدق جملات بپردازد، بلکه باید گزارشی از چگونگی چستی معرفت به این ارجاع‌ها و گزارشی از محتوای خبری آن‌ها (که طریقه بازنمایی ارجاع است) به دست دهد. این نکته، اصلی‌ترین چالش دامت و مک داوول پیرامون مفهوم اعتدال است.

در رهیافت دیویدسونی، معبر دارای فهمی پیشینی از فرآینان است و به عبارتی، از مفاهیم صدق و معنا، نوعی درک پیشینی دارد. مک داوول نیز معتقد است که اصولاً هر نظریه‌ای، لااقل برخی از مفاهیم را به عنوان پیش‌فرض خود دارد و درکی از آن‌ها را به گوینده نسبت می‌دهد (McDowell, 1987: 87-88). اما دامت چنین فرضی را نمی‌پذیرد. به نظر وی، نظریه معنا باید بتواند فهم گوینده را از مفاهیم اولیه تبیین کند. چون وقتی که گوینده به آموختن زبان می‌پردازد، مفاهیمی را از قبل نزد خود ندارد، بلکه یادگیری زبان را از سطوح اولیه آن آغاز می‌کند. در این سطوح، یک نظریه معنای با کفایت و قانع‌کننده (نظریه‌ای نیرومند) باید قادر باشد چستی و چگونگی کسب مفاهیم اولیه را به وسیله گوینده تبیین کند.

## ۲-۳- ظهور توانایی گوینده در بکارگیری زبان

انتظارات دامت از نظریه معنا، قوی‌تر از خواسته‌های فیلسوفانی همچون دیویدسون، کواین و مک داوول است. به نظر دامت، یک نظریه معنای مناسب، باید قادر باشد نحوه کاربرد زبان را به وسیله گوینده توضیح دهد: اینکه گوینده چگونه عبارات گوناگون را می‌فهمد، چگونه به معانی آن‌ها معرفت می‌یابد و اصولاً این معرفت چیست و به چه نحوی در رفتار گوینده ظهور می‌یابد و غیره. با ارائه این گزارش‌ها، نظریه معنا «نیرومند» خواهد بود. معرفت مذکور، به وسیله توانایی‌های زبانی مختلف گوینده ظهور می‌یابد؛ مثلاً، در قالب توانایی گوینده در بکارگیری صحیح عبارات زبان یا ظرفیت تشخیص و متمایز نمودن اشیائی که محمول‌های زبانی آن‌ها را توصیف می‌کنند.

3. modesty  
4. full-bloodedness

در باب مفاهیم اولیه، مثلاً مفهوم مربع یا مربع بودن، به نظر دامت، ما راه‌های مختلفی برای ارزیابی اینکه آیا گوینده مفهوم مربع را دارا است می‌شناسیم: اینکه بینیم آیا او قادر است میان چیزهایی که مربع‌اند و چیزهایی که مربع نیستند تمایز قایل شود یا نه. این توانایی تشخیص، تنها می‌تواند به شخصی نسبت داده شود که با اشیاء مربع شکل رفتاری متفاوت از چیزهایی که مربع نیستند دارد؛ یعنی، دارای ظرفیتی است برای تشخیص چیزهای مربع شکل. گوینده، برای نشان دادن توانایی خود در این مورد می‌تواند کلمه «مربع» (یا محمول «... مربع است») را برای چیزهای مربع شکل به کار ببرد و یا آن را برای چیزهایی که مربع نیستند بکار نبرد (Dummett, 1978: 98).

#### ۴-۲- خواسته‌های تبیینی دامت از نظریه معنا

برای دامت، کل‌گرایی، مشکلی بر سر راه ارائه یک نظریه معنای نظام‌مند و مناسب است و خود دامت، به صراحت کل‌گرایی را کنار می‌گذارد (Dummett, 1975a: 21). در نگاه وی، باید (یا لاقلاً می‌توان) به تک تک کلمات، و بنابراین، اصول موضوع نظریه معنا معرفت داشت؛ یعنی می‌توان معرفت گوینده را به هر اصل موضوع، یا معرفت گوینده به معنای هر کلمه منفردی را، در توانایی‌های منفرد گویندگان در بکارگیری صحیح آن‌ها، تعیین و تبیین کرد. پس نظریه معنا باید گزارشی از چیستی معرفت به معانی این عبارات و رابطه آن‌ها با رفتار زبانی گوینده ارائه دهد؛ کاری که به نظر مدافعان نظریه معتدل، اضافی است. در نگاه دامت، دیدگاه کل‌گرایانه نمی‌تواند معرفت به بخش معینی از زبان را توضیح دهد (Dummett, 1975b: 32)؛ در واقع، هیچ حد واسطی را میان ندانستن اساسی زبان و دانستن کامل آن قرار نمی‌دهد.

در نگاه دامت، نظریه معنا، لاقلاً دو چیز را باید تبیین کند: الف- آنچه را که گوینده (برای فهم زبان) باید بداند؛ و ب- اینکه این معرفت چگونه کسب می‌شود و چه ظهوری در رفتار زبانی وی دارد. برای تبیین چنین معرفتی، صرفاً بیان این موضوع کافی نیست که معرفت به کل نظریه معنا، برای توانایی صحبت کردن یا فهم زبان کافی است. چرا که هدف از ساخت این نظریه، ارائه تحلیلی از این توانایی پیچیده، بر اساس اجزاء سازنده و به هم وابسته این توانایی است، و این توانایی‌های جزئی و منفرد، همان توانایی بکارگیری عبارات منفرد در زبان هستند، و نظریه معنا باید گزارشی از این توانایی‌های منفرد ارائه دهد؛ به علاوه، باید ارتباط آن‌ها را با معرفت (جزئی) به هر اصل موضوع توضیح دهد.

اما به نظر دامت، نظریه معنا باید بتواند در باب انواع گوناگون اظهار یک جمله نیز صحبت کند، همچون پرسش، دستور و غیره. در واقع، می‌توان انواع اظهارات مختلف را از یک جمله انجام داد و مفهوم نیرو، که در حوزه اظهارات به کار می‌رود، انواع چنین اظهاراتی را متمایز می‌سازد. بدون چنین

تمایزی، باید فهم گوینده را از هر جمله مفروض، آگاهی وی از تمام کاربردهای ممکن آن جمله در نظر گرفت، یعنی آگاهی از معنای کلی و کامل<sup>۱</sup> هر اظهار ممکن از جمله مذکور (Dummett, 1976: 39). چنین چیزی باعث ناکارآمد شدن نظریه معنا خواهد شد. جملات بسیاری وجود دارند که اظهار آن‌ها، به طور معمول، به عنوان بیان چیزی که صادق یا کاذب است توصیف نمی‌شود. برای پوشش دادن به این موارد، نظریه معنا می‌تواند به طور کلی، به همه جملات مختلف، «شروط صدق» را نسبت دهد، اما در عین حال، تبیین روشنی نیز از معناداری وجوه گوناگون اظهار این جملات ارائه دهد و روابط مختلفی را که شرط صدق جمله با عمل اظهار آن جمله دارد، تبیین کند.

#### ۵-۲- نظریه سه بخشی و نیرومند معنا

بنابراین، نظریه معنایی که مفهومی همچون مفهوم صدق را به عنوان مفهوم مرکزی خود اخذ می‌کند، در نظر دامت، باید لااقل مشتمل بر دو بخش کلی و یک بخش تکمیلی باشد: الف- هسته نظریه، که وقتی صدق مفهوم مرکزی است، یک نظریه صدق خواهد بود. یعنی نظریه‌ای که شروط صدق جملات را تصریح می‌کند. به نظر دامت، بهتر است این هسته را «نظریه ارجاع» بخوانیم؛ ب- احاطه کننده نظریه ارجاع، نظریه‌ای خواهد بود که می‌توان آن را پوسته‌ای برای نظریه مرکزی (یا نظریه ارجاع) در نظر گرفت، که دامت آن را نظریه محتوی خیری می‌داند. این نظریه، معرفت گوینده به بخش‌های مختلف نظریه ارجاع را مشخص می‌کند. این وظیفه، به وسیله مرتبط ساختن توانایی‌های عملی مشخصی از گوینده با گزاره‌های معینی از نظریه (که با اصول موضوع یا قضایا بیان می‌شوند)، به انجام می‌رسد (Ibid. 40).

اما نظریه معنا بخش دیگری نیز دارد، که صرفاً بخشی تکمیلی (و غیر ضروری) محسوب می‌شود: ج- بخش تکمیلی، نظریه نیرو است. این نظریه، گزارشی را از انواع گوناگون معنای قراردادی، که اظهار یک جمله دارا است، ارائه خواهد داد، یعنی انواع مختلف عمل زبانی‌ای<sup>۱</sup> که ممکن است به وسیله چنین اظهاری انجام شود، همچون تصدیق کردن<sup>۲</sup>، دستور دادن، درخواست کردن و غیره. گزارشی که نظریه نیرو از این اعمال زبانی ارائه می‌دهد، شرط صدق جمله مذکور را مفروض می‌گیرد. این شرط صدق، قبلاً به وسیله نظریه هسته‌ای تصریح شده است، و نظریه محتوای خیری، معرفت گوینده را به آن تبیین و روشن ساخته است.

بنابراین، می‌توان خواسته‌های گسترده دامت را از نظریه معنا روشن ساخت. دامت معتقد است که هر نظریه معنایی مناسبی باید بتواند: ۱- در نظریه هسته‌ای خود، شرطی را روشن سازد که به واسطه

---

1. entire significance  
1. linguistic act  
2. making an assertion

آن، جمله‌ای صادق می‌شود؛ ۲- در نظریه محتوای خبری، طریقه‌ای را روشن سازد که گوینده به این شروط معرفت می‌یابد، و رابطه این معرفت را با توانایی گوینده در بکارگیری عبارات مختلف توضیح دهد؛ ۳- در نظریه نیروی، وجوه گوناگون اظهار یک جمله را روشن سازد. اکنون، با داشتن این نمای کلی، می‌توان به بررسی مهم‌ترین چالش میان دامت و مک داوول در باب نظریه معنا پرداخت.

### ۳- بررسی چالش اصلی میان دامت و مک داوول در باب نظریه معنا و توصیف مناسب رفتار زبانی

به نظر مک داوول، فهم یک زبان، وقتی که گویندگان اظهارات خود را در آن زبان تولید می‌کنند، همان توانایی دانستن این است که آن‌ها، چه اعمال گزاره‌ای را، و با چه محتوایی، انجام می‌دهند. وقتی نظریه‌ای (و در اینجا، نظریه محتوای خبری) با یک نظریه نیرو کنش متقابل مناسبی داشته باشد، می‌تواند به عنوان بخشی از یک نظریه معنای تام محسوب شود که توصیفی نظام‌مند را از فهم زبان ارائه می‌دهد (McDowell, 1976: 7).

در نگاه مک داوول، نظریه‌های شرط صدقی، همچون نظریه دیویدسونی، میلی به تبیین مفاهیم مختلف در زبان ندارند (به خصوص اگر این مفهوم، مفهومی اولیه، به معنای مفهومی تحلیل ناپذیر بوده باشد). وی معتقد است که وظیفه تبیین مفاهیم اولیه، چنانکه دامت ادعا می‌کند، بخشی از وظایف نظریه معنا محسوب نمی‌شود. به نظر مک داوول، اعتدال، دوری کردن از بلندپروازی‌هایی است که چنین تبیین‌هایی به نظریه پرداز دیکته می‌کنند (McDowell, 1987: 109). دامت اعتدال را ضد عقلانی<sup>۳</sup> و ناامید کننده<sup>۴</sup> در نظر می‌گیرد (Ibid). اما مک داوول، آن را تنها راه فرار از گرفتار شدن در دام رفتارگرایی محض می‌داند.

### ۳-۱- نقد نظام‌مند مک داوول بر رهیافت دامت

مک داوول، اصولاً امکان‌پذیر بودن ارائه نظریه‌ای غیرمعتدل را به چالش می‌کشد، و معتقد است راه دامت در ارائه نظریه‌ای غیرمعتدل، با ادعاها و عناصر بنیادین کارهای خود وی در تناقض خواهند بود.

### ۳-۲- طرح چالش اصلی

استدلال مک داوول را می‌توان به طور کلی، به این صورت بیان کرد که در رهیافت دامت، نظریه نیرو، پس از ساخت نظریه محتوای خبری ساخته می‌شود. در نگاه دامت، نظریه محتوای خبری باید «التزام غیردوری»<sup>۱</sup> را برآورده سازد، یعنی بخشی از زبان را پیش‌فرض نگیرد (Dummett, 2007: 370); (McDowell, 2007: 355). بنابراین، معنا، باید مستقل از بکارگیری

3. anti-intellectual

4. defeatist

1. non-circularity requirement

مفاهیمی همچون تصدیق، دستور، و کلاً، مستقل از عمل «بیان اندیشه» ارائه شود (چرا که این مفاهیم در نظریه نیرو ارائه می‌شوند، و نیز به پیش فرض گرفتن فهم بخشی از زبان نیاز دارند). با این کار، نظریه غیرمعتدل مجبور است چستی معنا را در عباراتی تحویلی بررسی و ارائه کند. تحویل معنا، منجر به توصیف رفتاری آن می‌شود. بنابراین، معنا باید در عباراتی صرفاً رفتاری تصریح شود. اما به نظر مک داوول، نمی‌توان معنا را در عبارات صرفاً رفتاری تبیین کرد، چرا که این کار، با هنجارین و عقلانی بودن زبان ناسازگار است. بنابراین، نظریه معنای غیرمعتدل نمی‌تواند معنا را تبیین کند. پس، نظریه معنای غیرمعتدل، امکان‌پذیر نیست.

### ۳-۲-۱- التزام غیردوری

به نظر دامت، نظریه غیرمعتدل معنا، نه تنها باید معانی را در نظریه محتوای خبری تبیین کند، بلکه باید التزامی را برای دوری نبودن برآورده سازد. دامت این التزام را این گونه بیان می‌کند که «[نظریه معنا] باید در بردارنده هر آن چیزی باشد که ما وقتی که ابتدا زبان را می‌آموزیم یاد می‌گیریم، و بنابراین، [این نظریه] نباید هیچ مفهومی را که درک آن، تنها برای کاربر زبان ممکن است پیش فرض بگیرد» (Dummett, 1994: 13). این نکته در واقع همان نقد دامت بر مفهوم اعتدال است. به اعتقاد دامت، اگر ما در فرآیند ساخت نظریه معنا، مفهومی را به کار بگیریم که فقط کسی که زبان را تا حد معینی آموخته است بتواند دارای آن باشد، با این عمل، بخشی از زبان را پیش فرض گرفته‌ایم که یک دور است. بنابراین، نظریه معنا نباید، مثلاً، مفهوم صدق (یا بیان اندیشه) را پیش فرض یا بدیهی در نظر بگیرد، چرا که ما نمی‌توانیم چنین مفاهیمی را بدون داشتن تسلطی نسبی بر یک زبان داشته باشیم.

از سوی دیگر، دامت معتقد است که صدق، مفهومی بسیار پیچیده است که زبان آموز آن را نه در اولین قدم‌های خود، بلکه در گام‌های میانی در یادگیری زبان می‌آموزد، یعنی در همان سطوحی که کاربرد ابزارهای زبانی خاص و گوناگون را می‌آموزد، همچون سوری سازی، زمان گذشته و غیره (Dummett, 1996: 198-199). اگر دامت در این باره محق باشد، در نظر گرفتن مفهوم صدق به عنوان مفهومی بدیهی و اولیه، التزام وی را نقض می‌کند.

اما بر پایه استدلال مک داوول، برآورده ساختن التزام غیردوری به وسیله نظریه غیرمعتدل معنا، و به طور خاص، نظریه محتوای خبری، این نتیجه را در بردارد که نظریه مذکور، به اجبار باید معنا را در الفاظ تحویلی، یعنی الفاظی صرفاً رفتاری و غیرالتفاتی، تبیین کند. بنابراین، محتوای یک اظهار نیز باید به طور تحویلی و غیرالتفاتی تبیین شود. اما به نظر مک داوول، محتوا اساساً التفاتی است و بنابراین، نمی‌تواند به عبارات غیرالتفاتی تقلیل داده شود: فهم یک جمله، همان توانایی به کار بردن آن برای بیان اندیشه است (McDowell, 2007: 356).

### ۳-۳- توضیح در باب اعتراض مک داوول به رهیافت غیر معتدل دامت

مک داوول استدلال می‌کند که برآورده ساختن التزام غیردوری به وسیله نظریه غیر معتدل، درکی تحویلی از معنا را نتیجه می‌دهد، و به این ترتیب، یک بدفهمی فلسفی است، چرا که نمی‌توان محتوا را از چنین درک تحویلی از معنا به دست آورد. در نظریه دیویدسونی، بعد از اینکه معبر اصول موضوع نظریه را از طریق فرآیند تعبیر رادیکال جمع‌آوری می‌کند، معرفت به گزاره‌هایی را به گوینده اسناد می‌دهد که به وسیله جملات-T، که از اصول موضوع مذکور استنتاج شده‌اند، بیان می‌شوند. ادعای دیویدسون و مک داوول این است که گزاره‌های فوق، همان معانی (یا اندیشه‌هایی) هستند که گویندگان به وسیله اظهار جملات مذکور قصد به اشتراک گذاشتن آن را دارند. در این نظریه، آنچه که اصول موضوع معتدل، به وسیله تصریح ارجاع، بیان می‌کنند، برای تعیین محتوای اظهارات به کار برده می‌شود. چنین اصول موضوعی، برخلاف اصول موضوع تحویلی غیر معتدل، هیچ نقشی در تبیین مفهوم مذکور ندارند.<sup>۱</sup>

به نظر مک داوول، نظریه غیر معتدل معنا، بسیار بلندپرواز است. این نظریه می‌خواهد چیستی فراچنگ آوردن یا درک گزاره‌ها را، در الفاظی تحویلی، تبیین کند؛ چرا که التزام غیردوری اجبار می‌کند که نظریه نتواند مفاهیمی همچون «بیان این اندیشه که ...»<sup>۲</sup> را به کار بگیرد، زیرا شخص نمی‌تواند اندیشه‌ای را بیان کند مگر اینکه قبلاً کاربر یا گوینده زبان بوده باشد. به عبارتی، گوینده چگونه می‌تواند خودش را به عنوان کسی که صدق جملات را تصدیق می‌کند درک کند اما نداند که جملات می‌توانند برای بیان اندیشه‌ها به کار گرفته شوند؟ (Ibid. 359). بنابراین، نظریه غیر معتدل نمی‌تواند اظهارات ما را به عنوان نمونه‌هایی از بیان اندیشه‌ها در نظر بگیرد، بلکه باید اظهارات را در قالب عباراتی صرفاً رفتاری توصیف کند. به نظر مک داوول، تنها راه تفسیر رفتار انسان، به گونه‌ای که بتواند با الگوهای عقلانی مطابقت داشته باشد، تفسیر التفاتی و در پرتو گرایش‌های گزاره‌ای از این رفتارها است (McDowell, 1977: 172).

مک داوول، این نکته را چنین بیان می‌کند: شرط دامت این است که نظریه معنای مناسب، نباید «هیچ مفهومی را به عنوان چیزی که قبلاً به دست داده شده است یا مفروض است در نظر بگیرد، [مفاهیمی] که فراچنگ آوردن آن‌ها تنها برای گوینده زبان ممکن است». مطابق با

۱. مک داوول تلاش می‌کند که هیچ‌گونه بار تبیینی بر مفهوم صدق گذاشته نشود. وی این کار را، همچون دیویدسون، با اعمال محدودیت‌هایی بر نظریه خود انجام می‌دهد. محدودیت مورد نظر مک داوول این است که اعمال زبانی گویندگان باید افعالی گفتاری با محتوا و نوع مشخص در نظر گرفته شوند. گویندگان، عامل‌های عاقل و دارای گرایش‌های گزاره‌ای هستند که در حال به اشتراک گذاشتن اندیشه‌ها به وسیله اظهار التفاتی جملات‌اند.

2. "...expressing the thought that ..."

دیدگاه دامت، نظریه معنای مناسب برای یک زبان، باید عمل به کار بردن کلمات را در آن زبان توصیف کند: [...] و این کار باید بدون به کار گرفتن الفاظی شبیه به «این اندیشه را بیان می‌کند که ...» انجام شود، یا الفاظ مشخص تری که نیروهای متفاوتی را (که اندیشه‌ها می‌توانند به وسیله آن‌ها بیان شوند) معرفی می‌کنند، شبیه «تصدیق اینکه ...» یا «پرسیدن اینکه آیا ...» (McDowell, 1997: 110-111).

مک داول معتقد است که نظریه غیرمعتدل باید محتوا را در عباراتی تبیین کند که تسلط بر زبان را پیش فرض نگیرد و بنابراین، نباید عبارات التفاتی را بکارگیرد؛ چراکه این عبارات تنها وقتی می‌توانند به کار برده شوند که شخص اندیشه‌ای را بیان کند، و این کار، تسلطی بر زبان را پیش فرض خود دارد. پس، نظریه غیرمعتدل معنا باید تبیینی تحویلی از محتوا ارائه دهد، یعنی تبیینی از عمل بیان اندیشه در عباراتی رفتاری که به صورت غیرالتفاتی توصیف شده‌اند، و این امر به خاطر تهدیدی است که در مورد نقض التزام غیردوری وجود دارد.

در نظر مک داول، اینکه بتوانیم رفتار گویندگان را عقلانی بدانیم، پیوند مهمی با توصیف التفاتی رفتار آن‌ها دارد، یعنی باید بتوانیم رفتار آن‌ها را در پرتو گرایش‌های گزاره‌ای توصیف و قابل درک سازیم (McDowell, 1977: 180-181). عمل صحبت کردن زبان، برای اینکه با الگوهای عقلانی منطبق باشد، باید در چارچوب مفهوم بیان اندیشه توضیح داده شود. ما معمولاً خود و دیگر گویندگان و یا عباراتی که آن‌ها اظهار می‌کنند و اصولاً رفتار زبانی یا افعال گفتاری آن‌ها را این گونه درک می‌کنیم که از مفاهیمی همچون بیان اندیشه، پرسش، درخواست و غیره در توصیف آن‌ها استفاده کنیم. با این توضیح، مک داول معتقد است که، «بنابراین، چیزی که طرفداران اعتدال رد می‌کنند، امکان پذیر بودن این طبقه از گزارش در باب عمل صحبت کردن یک زبان است: گزارشی که از بیرون از اندیشه‌های قابل بیان در آن زبان ارائه می‌شود، در واقع از بیرون از ایده دقیق بیان اندیشه‌ها» (McDowell, 1997: 111-112).

### ۳-۴- بحث در باب استدلال مک داول در باب امکان ناپذیری عدم اعتدال

نظریه غیرمعتدل معنا، دارای سه بخش اصلی بود: نظریه‌های ارجاع، محتوای خبری و نیرو. مطابق با نظریه غیرمعتدل، نظریه محتوای خبری باید پیش از ساختن نظریه نیرو ساخته شود<sup>۱</sup>، و این موضوع ما را مطمئن می‌سازد که نظریه محتوای خبری نمی‌تواند از مفاهیمی همچون مفهوم بیان اندیشه یا وجوه گوناگون آن، که در نظریه نیرو بحث می‌شوند، استفاده کند. بنابراین، معنای یک

۱. متونی از دامت نیز وجود دارد که این موضوع را تأیید می‌کند، به عنوان مثال، بنگرید به مقاله «نظریه معنا چیست؟» (Dummett, 1976, p. 40) (II).



اظهار، یعنی محتوا، باید مستقل از عمل بیان اندیشه تصریح و تبیین شود، که در نظر مک داوول، ناقض درک عام ما در باب معنا است.

اما شاهد دیگری نیز در تأیید ادعای مک داوول وجود دارد. با فرض این آموزه ویتگنشتاین که معنا، کاربرد است، نظریه معنا باید، بر اساس ادعای دامت، شرط «ظهور پذیری»<sup>۲</sup> را برآورده سازد (Dummett, 1976: 37). یعنی، درک معنا یا محتوای خبری به وسیله گوینده، باید به طور کامل در رفتار به طور عمومی قابل مشاهده<sup>۳</sup> وی ظهور یابد (Dummett, 1996: 21, 36-42, 58, 238).

بنابراین، نظریه غیرمعتدل معنا مجبور خواهد بود معنا را در چارچوب آن چیزی تبیین کند که به طور عمومی در دسترس است. آنچه به طور عمومی در دسترس است، بدون نقض التزام غیردوری، صرفاً اطلاعات رفتاری است؛ بنابراین، نظریه غیرمعتدل نیز باید معنا را در چنین الفاظی تبیین کند. به این ترتیب، محتوا به طور تحویلی تبیین می‌شود و این نقض درک عام ما از معنا و نیز هنجارین و عقلانی بودن زبان و معنا است.

در نتیجه، مک داوول با استدلال‌هایی قابل قبول، ما را به این نکته می‌رساند که رهیافت دامت در ارائه توصیفات مناسب از رفتار زبانی گویندگان، که بر الگوهای عقلانی استوار باشد، شکست می‌خورد و بلندپروازی او باعث ناکام شدن این رهیافت در تبیین مفهوم معنا و مفاهیم دیگر زبانی می‌شود. به نظر می‌رسد دامت نیز موافق باشد که رهیافت وی شاید فقط غیرممکن نباشد، چنانکه می‌گوید در رهیافت وی دراصل مانعی وجود ندارد، حال هر چقدر که انجام این کار مشکل باشد (Dummett, 2007: 379).

## منابع

1. Auxier, Randall E. & Hahn, Lewis Edwin, *The Philosophy of Michael Dummett*, U. S. America: Open Court, 2007.
2. Black, Max and Geach, Peter, *Translations from the Philosophical Writings of Gottlob Frege*, London: Basil Blackwell, second edition, 1960.
3. Dummett, Michael, *Frege: Philosophy of Language*, New York: Harper & Row, Publishers, 1973.
4. \_\_\_\_\_, (1975a), "What Is a Theory of Meaning? (I)", In Dummett, 1996, pp. 1-22.
5. \_\_\_\_\_, (1975b), Appendix to "What Is a Theory of Meaning? (I)", In Dummett, 1996, pp. 22-33.
6. \_\_\_\_\_, (1976), "What Is a Theory of Meaning? (II)", In Dummett, 1996, pp. 34-93.
7. \_\_\_\_\_, (1978), "What Do I Know When I Know a Language?", In Dummett, 1996, pp. 94-116.
8. \_\_\_\_\_, *The Logical Basis of Metaphysics*, Massachusetts: Harvard, third printing, 1994.

2. manifestibility  
3. publicly observable

9. \_\_\_\_\_, *The Seas of Language*, Oxford: Oxford University Press, 1996.
10. \_\_\_\_\_, "Reply to John McDowell", In Auxier & Hahn, 2007, pp. 367-381.
11. Frege, Gottlob, (1892), "On Sense and Reference", In Black and Geach, 1960, pp. 56-78.
12. \_\_\_\_\_, "The Thought: A Logical Inquiry", *Mind*, New Series, Vol. 65, 1956, No. 259, pp. 289-311.
13. McDowell, John, (1976), "Truth-Conditions, Bivalence, and Verificationism", In McDowell, 1998, pp. 3-28.
14. \_\_\_\_\_, (1977), "On the Sense and Reference of a Proper Name". In McDowell, 1998, pp. 171-198.
15. \_\_\_\_\_, (1987), "In Defence of Modesty", In McDowell, 1998, pp. 87-107.
16. \_\_\_\_\_, (1997), "Another Plea for Modesty", In McDowell, 1998, pp. 108-131.
17. \_\_\_\_\_, *Meaning, Knowledge and Reality*, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1998.
18. \_\_\_\_\_, "Dummett on Truth Conditions and Meaning", In Auxier & Hahn, 2007, pp. 351-366.
19. Miller, Alexander, *Philosophy of Language*, New York: Routledge, Second Edition, 2007.
20. Riyadh, Sujana, *In Defence of Dummett's Immodesty: A Reply to McDowell*, Ottawa: University of Guelph, (MA Thesis), 2004.
21. Thornton, Tim, *John McDowell*, Chesham, UK: Acumen Publishing Limited, 2004.